

در غربت و آوارگی!

مطالعات و تحقیقات روانشناسان و متخصصین بیماریهای روانی تعداد هفتاد و سه نوع بیماری را شناخته اند که منشاء و مبنای ابتلای آن مصائب غربت و آوارگی میباشد!

این بیماریهای هفتاد و سه گانه همه روانی است و ارتباطی با بسیاری از دردهای اعضای بدن، و بیماریهای دستگاههای گوارشی و سایر اندامهای جسمی ندارد و مبتلایان به این بیماریهای روانی اغلب کسانی هستند که در حدود چهل سالگی خاک وطن را ترک میکنند. در این سن و سال انسانها در مرحله ای از زندگی قرار میگیرند که زیربنای آینده خود را بر مبنای شرایط زمان و مکان استوار نموده اند، و از آن پس باید گردش طبیعی سنین آینده را ادامه دهند و مانند طبقه جوان و نوجوانان آمادگی و امکان تجدیدنمای زندگی تازه و جدید را ندارند. از سوی دیگر با زندگی در فضای غریب و ناآشنای دیار تازه در شخصیت و فضای زندگی جدید آنان، چه از نظر کار و حرفه و چه از نظر رفتار و ارتباطات خانوادگی عظیمی رخ میدهد. این افراد حتی از آموختن زبان بیگانه بطور ناخودآگاه طفره میروند و این خودداری باطنی و روانی موجب جدایی آنان از محیط ستمگر بیگانه میشود و در نتیجه از توانایی آنان برای کسب درآمد که زیربنای تجربی آنان شرایط زندگی در کشور خود بوده است بطور چشمگیری میکاهد. اغلب این آوارگان یا گرفتار بیکاری و عدم درآمد میشوند و یا ناچار به اشتغال مشاغلی میگردند که تناسبی با شخصیت و زندگی گذشته آنها ندارد. این دگرگونیها قوای زندگی خانوادگی را درهم میریزد و موجب جداییهای همسران و فرار نوجوانان از محیط خانوادگی میگردد.

نوجوانانی که از زندگی گذشته اولیاء خود قبل از مهاجرت آگاهی ندارند عموماً پدر و سرپرست خانواده را موجودی عاطل و باطل تشخیص میدهند که حتی با زبان رایج در آن کشور آشنائی ندارد و در کارهای روزمره محتاج کمک و یاری فرزندان خردسال خود میباشند. این عدم توازن و بی اعتمادی فرزند نسبت به پدر، برخلاف طبیعت است که از عصر حجر تا جدیدترین دوره های تمدن امروزی «پدر» سکان دار کشتی زندگی بوده است. از یکسو به سرکشی فرزندان می انجامد و از سوی دیگر پدران را هر روز سرخورده تر و غمگین تر میسازد. جسمها ناتوان تر و روحیه ها ضعیف تر میگردد.

در بسیاری از خانواده های ایرانی که بانوان برای حفظ نظام فرهنگی «پدرشاهی» مردانه پا به میدان نهاده اند و با اشتغال به کارهای شرافتمندانه ای که تناسبی با شخصیت خانوادگی گذشته آنان نداشته چرخ زندگی را بگردش درآورده اند ضربه های غیرقابل جبرانی به روح و روان افراد خانواده های مربوطه وارد آورده است که همه از آن آگاهی داریم.

آماري غرور آفرين

کارشناسان علوم اجتماعی آمارهائی که از زندگی آوارگان ایرانی و مهاجرین بعد از انقلاب گرفته اند برای ما ایرانیان افتخار آفرین و عبرت آموز است و در تاریخ مهاجرتها تازگی دارد. اکنون به اختصار به مواد مهم آن که به مطلب فعلی ارتباط دارد آن اشاره میشود:

1- چرخ زندگی هشتاد درصد از مهاجرینی که قبل از انقلاب دارای مشاغل بزرگ کشوری و لشگری بوده اند بوسیله شیرزنان ایرانی یعنی همسران آنان میگردد، زیرا مردان آنها قادر به انجام کارهای عادی نبوده و نیستند و این بانوان فداکار و از خود گذشته اکنون دوران کهنولت را میگذرانند.

2- هشتاد و پنج درصد از مهاجرین ایرانی «حتی آنانکه در دوران مهاجرت موفقیت های مالی و اجتماعی بزرگی نصیبشان شده» بی صبرانه در آرزوی بازگشت به میهن هستند.

3- پنجاه و سه درصد از خانواده ها از بدو ورود به کشور بیگانه بوسیله فرزندان «خصوصاً دختران» نوجوان خود که با نگهداری از کودکان و آموزش زبان به آنها و پرستاری از پیران سالخورده بیگانه هزینه خانواده خود را تأمین کرده و به تحصیلات خود ادامه داده اند، اکنون دارای مشاغل حساس در رشته های پزشکی، وکیل دعاوی و ارشیتکتوری و علو کامپیوتری شده اند و اغلب آنان هنوز هم مسئولیت گذران زندگی مالی خانواده را به عهده دارند.

4. محصلین دختر و پسر ایرانی جزو موفق ترین و بهترین دانش آموزان و دانشجویان چه از نظر تحصیلی و چه از نظر اخلاقی بوده و میباشند و در تمام مسابقات علمی و کنکورهای دانشگاهی رتبه های اول را حائز شده اند.

در کنکور ریاضی برای انتخاب بهترین دانشجویان رشته های کامپیوتری «سال 1982 در پاریس» آنچنان پیروزی نصیب جوانان ایرانی شد که شنیدن اخبار مربوط به آن اشک شوق را در دیدگاه ایرانیان غربت زده ای که در آرزوی «طلیعه یك افتخار ملی» روزشماری میکنند جاری ساخت.

«قرار بر این بود که از میان یکهزار و هشتصد نفر از داوطلبین شرکت در کنکور فقط هجده نفر انتخاب شوند. یازده نوجوان ایرانی در این کنکور بین المللی شرکت کرده بودند. نتیجه این کنکور ریاضی که اعجاب و تحسین عالم را به دنبال داشت چنین بود:

«هجده نفر برندگان این کنکور از نفر اول تا یازدهم همان یازده نوجوان ایرانی بودند»...!

5. میزان اعمال ضداجتماعی و خلاف اخلاق در مهاجرین ایرانی نسبت به سایر مهاجرین عالم آنچنان ناچیز و غیرقابل توجه است که نیروهای امنیتی و پلیس مهاجرین ایرانی را به عنوان بهترین شهروندهای خود پذیرفته اند.

آرش - پاریس